

An Evaluation of the Richard Swinburne and Michael Martin Controversy concerning the Probabilistic Cosmological Argument

✉ **Mahdi Mirkhalafzadeh**  / Ph.D. in Theology and Philosophy of Religion, Imam Khomeini Educational and Research Institute saheb.lovers.59@gmail.com

Muhammad Jafari / Associate Professor, Department of Theology and Philosophy of Religion, Imam Khomeini Educational and Research Institute jafari@iki.ac.ir

Received: 2025/12/29 - **Accepted:** 2026/05/06

Abstract

The present study, employing an analytical-critical method, evaluates the controversy between the viewpoints of Richard Swinburne and Michael Martin regarding the validity of cosmological arguments with a probabilistic approach. Swinburne, expressing doubt about the efficacy of necessary deductive arguments, offers a probabilistic argument on the basis of which the "hypothesis of the existence of God," owing to its simplicity and greater explanatory power, enjoys a higher probability than other explanatory hypotheses of the universe. On the other hand, Michael Martin, by raising three detailed criticisms, calls this argument into question: ambiguity in the calculation of the prior probability of the complex universe, the unjustifiability of the principle of simplicity in preferring the divine hypothesis, and the indeterminacy of the probability of this universe being created by Him. This article, while presenting the views of both parties, demonstrates that Martin's criticisms are vulnerable in several respects: first, overlooking essential philosophical rules and the initial lack of need for probabilistic calculations; second, error in calculating the prior probability of the complex universe and other issues raised by Martin; third, fallacy in reasoning based on the principle of simplicity and an incorrect explanation regarding the existence or non-existence of God. In conclusion, it must be noted that although Swinburne's probabilistic argument may face challenges, Martin's criticisms have likewise failed to invalidate it.

Keywords: Probabilistic Argument, Cosmological Argument, Richard Swinburne, Michael Martin.

نوع مقاله: پژوهشی

ارزیابی تقابل ریچارد سوئین برن و مایکل مارتین در باب استدلال جهان‌شناختی احتمالی

saheb.lovers.59@gmail.com

jafari@iki.ac.ir

✉ مهدی میرخلف‌زاده  دکتری کلام و فلسفه دین مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی

محمد جعفری / دانشیار گروه کلام و فلسفه دین مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی

دریافت: ۱۴۰۴/۱۰/۰۸ - پذیرش: ۱۴۰۵/۰۲/۱۶

چکیده

پژوهش حاضر با روش تحلیلی-انتقادی به ارزیابی تقابل دیدگاه‌های ریچارد سوئین برن و مایکل مارتین در باب اعتبار استدلال‌های جهان‌شناختی با رویکرد احتمالی می‌پردازد. سوئین برن، با تردید در کارایی استدلال‌های قیاسی ضروری، استدلالی احتمالی عرضه می‌کند که بر پایه آن، «فرضیه وجود خدا» به دلیل ساده بودن و قدرت تبیین بیشتر، نسبت به دیگر فرضیه‌های تبیین‌کننده جهان، از احتمال بیشتری برخوردار خواهد شد. از سوی دیگر، مایکل مارتین با مطرح ساختن سه نقد مفصل به این استدلال خدشه وارد می‌کند: ابهام در محاسبه احتمال پیشینی جهان پیچیده، ناموجه بودن اصل سادگی در ترجیح فرض خداوند، و نامعلوم بودن احتمال آفرینش این جهان توسط او.

این مقاله ضمن طرح دیدگاه‌های دو طرف، نشان می‌دهد که نقدهای مارتین از چند جهت دچار ضعف است: نخست، نادیده گرفتن قواعد ضروری فلسفی و عدم نیاز اولیه به محاسبه‌های احتمالی. دوم، اشتباه در محاسبه احتمال پیشینی جهان پیچیده و دیگر موارد مطرح شده از سوی مارتین. سوم، مغالطه در استدلال بر مبنای اصل سادگی و تبیین نادرست نسبت به وجود یا عدم وجود خداوند. در پایان باید متذکر شد که هرچند ممکن است استدلال احتمالی سوئین برن با چالش‌هایی روبه‌رو باشد، اما نقدهای مارتین نیز نتوانسته آن را باطل کند.

کلیدواژه‌ها: استدلال احتمالی، استدلال جهان‌شناختی، ریچارد سوئین برن، مایکل مارتین.

مقدمه

همانند خدایاوران (خرمیان، ۱۳۸۸؛ محمدرضایی و سبحانی، ۱۳۹۱)، منکران وجود خداوند نیز دسته‌بندی‌ها و ملاک‌هایی برای تفکیک ادله انکار خداوند از یکدیگر مطرح نموده‌اند (گیسلر، ۱۳۹۱). اما پیش از هر نوع دسته‌بندی باید بدین نکته توجه کرد که به‌طور معمول، منطق حاکم بر این استدلال‌ها، قیاسی یا به تعبیر بهتر، ضروری است. بدین معنا که ارتباط بین مقدمه و نتیجه چنین استدلال‌هایی، دستیابی به نتیجه‌ای ضروری را ضمانت می‌کند. تا سال‌های متمادی دستگاه ارسطویی به‌خصوص منطق قیاسی (Deductive Logic) حاکم بر تفکر اندیشمندان رشته‌های مختلف علمی بود، اما به مرور ایرادهای گوناگونی بر این شیوه وارد شد و نگاه‌ها به سوی استقرا جلب گشت. در اثر این تمایل و طی سالیان متمادی توجه عده زیادی از اندیشمندان به سوی استقرا معطوف شد و تلاش کردند که نتایجی یقینی از آن به دست آورند. اما به‌زودی مشخص شد که شیوه استقرایی نتیجه‌ای جز احتمال به دست نخواهد داد. جالب این جاست که با وجود ناامیدی از دستیابی به یقین، کاربرد استقرا در علوم مختلف فزونی پیدا کرد. به‌مرور نیاز فراوان به روش استقرایی از یک سو و همچنین روشن شدن نواقص این روش از سوی دیگر باعث شد که منطق استقرایی (Inductive Logic) در مرکز توجه منطق‌دانان قرار گرفته و اندیشمندان زیادی به تأمل پیرامون نقاط ضعف و قوت آن پرداختند. در طی سالیان بعد انواع دیگری از استدلال احتمالی نیز به این دستگاه اضافه شد و منطق استقرایی به مثابه عنوانی عام برای انواعی از استدلال انتخاب شد که رابطه‌ای احتمالی بین نتیجه و مقدمه را به اثبات می‌رساند. با اضافه کردن محاسبات ریاضی و قواعد احتمال، شیوه محاسبه منطق استقرایی دقیق شد و این امکان فراهم گشت تا چنین استدلال‌هایی بر اساس چارچوبی مشخص تبیین شوند. براین اساس، تنها قضیه‌ای که نتیجه‌ای با احتمال بالا به دست دهد قابل پذیرش است و دیگر قضایا معیار عمل نخواهند بود. بدین شیوه می‌توان قضایای بسیاری را در علوم مختلف توجیه نمود هرچند امکان دسترسی به نتیجه‌ای یقینی نیز فراهم نباشد.

پس از شهرت روش استقرایی، انتخاب چنین رویکردی تنها منحصر به علوم تجربی نماند و حتی به ساحت کلام و فلسفه دین نیز کشیده شد. پیش از این زمان، با توجه به اشکال‌های معرفت‌شناسانه، ادله اثبات خدا با چالشی نسبتاً بزرگ روبه‌رو بود؛ زیرا اکثر این استدلال‌ها بر اساس منطق قیاسی صورت‌بندی شده بود. گسترش رویکرد احتمالی، کم‌کم نظر الهی‌دانان را نیز به خود جلب کرد و برخی از آنها تلاش کردند که وجود خداوند را بر این اساس صورت‌بندی نمایند. سوئین برن در این باره می‌نویسد:

من استدلال می‌کنم که اگرچه عقل می‌تواند به نتیجه‌ای نسبتاً موجه در مورد وجود خدا برسد، اما چنین استنتاجی، احتمالی است نه استدلالی غیرقابل انکار. از این رو [با انتخاب چنین رویکردی] ظرفیت فراوانی برای ایمان باقی خواهد ماند (Swinburne, 2004, p.2).

با شیوع کاربرد احتمالات در الهیات، ملحدان نیز تلاش کردند که استدلال‌های خود را بر اساس این شیوه استوار سازند. مایکل مارتین یکی از برجسته‌ترین افراد در این زمینه به‌شمار می‌آید که بسیاری از ادله اثبات خداوند را با روشی احتمالی به چالش کشیده است. یکی از نقاط تقابل وی با سوئین‌برن در کتاب *توجیه فلسفی الحاد*، بررسی استدلال جهان‌شناسانه است. در این مقاله دیدگاه وی نسبت به استدلال احتمالی سوئین‌برن را نقل کرده و سپس به ارزیابی آن خواهیم پرداخت.

خوشبختانه پیرامون دیدگاه‌های سوئین‌برن کتاب و مقاله‌های متعددی منتشر شده است (اصغری، ۱۴۰۳؛ سوئین‌برن، ۱۴۰۱؛ سوئین‌برن، ۱۴۰۲). هرچند چنین منابعی ناظر به توجیه باور به خداوند بر اساس روش استقرایی است، نه الحاد استقرایی. در مقابل، نسبت به روش فکری و آرای مایکل مارتین کار چندان زیادی صورت نگرفته است و تنها برخی از آرای وی در مباحث خاص بررسی شده است (قره‌باغی و دیگران، ۱۴۰۱؛ نظری و قره‌باغی، ۱۴۰۳). با توجه به جایگاه وی در میان ملحدان غربی و همچنین تعدد ارجاع به او لازم است که کار علمی فراگیری نسبت به اندیشه مایکل مارتین در این زمینه صورت پذیرد.

۱. استدلال سوئین‌برن

سوئین‌برن استفاده از استدلال‌های ضروری به‌منظور اثبات خداوند را ناکافی و ناقص قلمداد کرده و در مقابل پیشنهاد می‌کند که همانند روش‌های تحقیق علمی (فرضیه‌سازی بر اساس مشاهدات)، از رویکرد احتمالی استفاده شود (Swinburne, 2004, p.136). از دید او، فرضیه وجود خدا به دلیل سادگی، باورپذیری و قدرت تبیین بهتر جهان، از تبیین‌هایی که صرفاً بر داده‌های علمی تکیه می‌کند محتمل‌تر است (نصیری، ۱۳۹۲)؛ زیرا تبیین علمی تنها روابط بین پدیده‌ها را توصیف کرده و در پاسخ به چرایی وجود قوانین یا علت تحقق ماده ناتوان است، درحالی که تبیین شخص‌محور (متکی به فاعل هوشمند) می‌تواند این خلأ را پر کند (رامین، ۱۳۹۲؛ نصیری، ۱۴۰۲، ص ۱۳۲؛ یزدانی، ۱۳۹۹، ص ۴۷۹-۴۸۰؛ Swinburne, 2010, p.24 & 140).

سوئین‌برن به‌منظور اثبات نظریه خویش فروض زیر را در نظر می‌گیرد:

E: جهان پیچیده وجود دارد؛

H: خدا وجود دارد؛

K: داده‌های پیشینی ما نسبت به جهان.

داده‌های پیشینی ما نسبت به جهان (همه قواعد حاکم بر رفتارهای ماده و...) به همراه وجود جهانی با پیچیدگی‌های بسیار زیادی که با آن روبه‌رو هستیم تنها با فرض وجود خدا بسیار محتمل خواهد شد و فرضیه عدم وجود خداوند نمی‌تواند آن را این‌چنین توصیف کند. به تعبیر ریاضی گونه $P(E|K \& H) > P(E|\sim H \& K)$ با توجه به قواعد محاسبه احتمال و ساده‌تر بودن فرض خدا نسبت به معادل‌های دیگری که در این زمینه قابل فرض است (ازلی

بودن ماده، وجود خدایان متعدد، تحقق ماده از عدم و...) باید نتیجه گرفت که وجود خدا محتمل‌تر از عدم او خواهد بود $P(H|E\&K) > P(\sim H|K)$.

البته او تأکید می‌کند که این استدلال به‌تنهایی برای اثبات قطعی خدا کافی نیست و باید با استدلال‌های دیگری مانند غایت‌شناسی یا تجربه دینی تکمیل شود (رامین، ۱۳۹۲، ص ۳۱؛ Martin, 1990, p.106-108).

۲. نقد مارتین به سوئین برن

مارتین سه نقد کلی به استدلال مارتین وارد می‌داند. نخست وی نسبت به احتمال پیشینی جهان پیچیده انتقادهایی وارد کرده است. سپس احتمال پیشینی وجود خدا و در نهایت احتمال خلق جهان پیچیده توسط او را چالش برانگیز توصیف می‌کند. در ادامه ابتدا دیدگاه وی را طرح و در نهایت هر یک را بررسی خواهیم نمود. پیش از بررسی نظر مارتین، توضیح کوتاهی نسبت به دو اصطلاح پیشینی و پسینی ارائه می‌شود. یکی از روش‌های اندازه‌گیری احتمال، بررسی آن به شیوه پیشینی و پسینی است. این روش را به‌اختصار می‌توان چنین توصیف کرد:

الف. احتمال پیشینی (Prior Probability)، احتمال یک فرضیه (H) پیش از در نظر گرفتن داده‌های جدید یا نمونه‌های مشاهده‌شده (E) است. این احتمال بازتاب‌دهنده دانش پیشین، باورهای اولیه یا اطلاعات زمینه‌ای ما نسبت به یک پدیده، قبل از مشاهده آزمایش یا داده‌های جاری است.

ب. احتمال پسینی (Posterior Probability)، احتمال اصلاح‌شده یک فرضیه (H) پس از در نظر گرفتن داده‌های جدید یا نمونه‌های مشاهده‌شده (E) است. این احتمال، ترکیبی از احتمال پیشینی و احتمالات مشابه است که از طریق قضیه بیز (Bayes' Theorem) محاسبه می‌شود (Gelman, A., et al, 2013, ch. 1; Jaynes, 2003, pp. 85-89).

۳. احتمال پیشینی جهان پیچیده

نخستین نقد مارتین به سوئین برن این است که بدون ارائه روش محاسباتی خاصی، مدعی کم بودن احتمال جهان پیچیده است. از دید مارتین میزان این احتمال با مقایسه شواهد موجود در عالم با داده‌های پیشین ما از آن قابل محاسبه است. چنانچه احتمال پیشینی این گزاره بالا باشد آنگاه احتمال $P(E|H\&K)$ نیز افزایش خواهد یافت، اما مشکل اینجاست که محاسبه احتمال تحقق (وجود) جهان پیچیده با فرض داده‌های پیشینی ما از آن $P(E|K)$ با ابهام روبه‌روست و همواره به نتیجه یکسانی منتهی نمی‌شود. در نگاه مارتین این ابهام ناشی از سه مسئله است: نخست آنکه مفهوم و مصداق جهان پیچیده مشخص نیست. دوم اینکه تعداد جهان‌های پیچیده به چه میزان است و سومین مشکل، نحوه محاسبه امکان وقوع هر یک از این جهان‌های پیچیده است.

در پاسخ به مشکل نخست، می‌توان چنین فرض کرد که اگر جهان مفروض بیش از یک جزء داشته باشد، می‌توان آن را به پیچیدگی متصف کرد. حال اگر بیست عنصر فرضی را در نظر بگیریم، بر اساس فرمول $2^n - 1$ ، تعداد

۱۰۴۸۵۷۵ جهان قابل تصور است. از این تعداد ۲۰ جهان تک‌عنصری را باید کسر کرده که به عدد ۱۰۴۸۵۵۵ جهان خواهیم رسید. در کنار فروض مطرح‌شده، دو فرض دیگر قابل تصور است. نخست آنکه ممکن است هیچ جهانی وجود نداشته باشد و در این صورت چگونه می‌توان احتمال اینکه هرگز چیزی وجود نداشته باشد را محاسبه کرد؟ دوم اینکه چگونه می‌توان احتمال وجود پیدا کردن هر کدام از این تعداد جهان را محاسبه کرد؟ البته مارتین معتقد است که سؤال اصلی بر سر پیچیده بودن جهان کنونی نیست، بلکه تمرکز بر احتمال وجود «هر جهان ممکن» با یک سطح مشخصی از پیچیدگی است؛ در نتیجه باید گزاره E را به شکلی عام‌تر از جهان پیچیده کنونی تفسیر کرد.

حال که مفهوم و تعداد جهان‌های ممکن بررسی شد، نوبت به انتخاب بهترین شیوه برای محاسبه احتمال وقوع این جهان‌ها می‌رسد. طبق یک تفسیر، تخمین زدن می‌تواند امری ذهنی باشد. اشکال چنین فرضی، متفاوت شدن احتمال $P(E|K)$ بر اساس افراد مختلف خواهد شد. این فرض مقبول سوئین‌برن نیست و به نظر می‌رسد که مارتین نیز چندان با آن موافق نباشد. تفسیر دیگر، تمسک به اصل جهل یا دلیل ناکافی (The principle of ignorance or insufficient reason) است. این قاعده به دو نفر، یعنی جیکوب برنولی و لاپلاس نسبت داده شده است. به بیان ساده این اصل بیان می‌کند که اگر n تعداد نتایج ممکن وجود داشته باشد و دلیلی در دست نباشد که مشخص کند کدام یک نسبت به دیگری از احتمال بیشتری برخوردار است، احتمال هر طرف را $\frac{1}{n}$ در نظر می‌گیریم (Gilboa, 2009, p.14-19). به‌عنوان مثال وقتی تاسی را به هوا پرتاب می‌کنیم، مسلماً زاویه، شدت، جهت پرتاب و سطحی که رو به بالا قرار دارد، در نتیجه نهایی مؤثر است؛ اما چون امکان محاسبه این موارد وجود ندارد، از آنها صرف‌نظر کرده و برای همه موارد، شرایط مساوی در نظر می‌گیریم. به عقیده مارتین با وجود قدمت این نظریه، مشکل اساسی آن عدم پاسخ به تفاوت میان احتمالات متناقضی است که هر فردی نسبت به یک قضیه دارد. در حقیقت، مشکل به امکان استفاده از این اصل در این مسئله برمی‌گردد. اگر تنها دو فرض وجود و عدم وجود جهان را در نظر بگیریم، احتمال هر کدام ۰.۵ است، اما اگر پیچیده بودن اغلب جهان‌ها و همچنین عدم هر یک از آنها را لحاظ کنیم، در این صورت احتمال وجود هر جهانی، ۰.۹۹۹۹۹ است و احتمال وجود جهان پیچیده ۰.۹۹۹۹۸ خواهد شد (احتمال عدم وجود جهان از کل احتمالات کسر می‌شود). بنابراین در پاسخ به سؤال از میزان احتمال جهان پیچیده باید گفت که این عدد بین دو متغیر ۰.۵ یا ۰.۹۹۹۹۸ در نوسان است و در این صورت مشخص نیست که احتمال وجود جهان پیچیده چقدر است؟

مارتین با وجود پذیرش پیچیده بودن جهان کنونی، برخورداری آن از بالاترین سطح پیچیدگی ممکن را نیز انکار می‌کند. وی همچنین معتقد است که برای تحقق اهداف الهی لازم نیست که حتی جهانی با پیچیدگی جهان کنونی خلق شود (فرض سوئین‌برن). در میان این همه تنوع این سؤال مطرح می‌شود که چه جهانی را باید در محاسبه خویش لحاظ کنیم؟ او پس از بررسی حالت‌های مختلف بدین نتیجه می‌رسد که باید میزان ثابتی از پیچیدگی را فرض کرد. در این صورت هر تعداد جزء برای جهان‌های ممکن هم که فرض کنیم باز میزان پیچیدگی در آنها مشترک است.

در این حالت اگر فرض عدم وجود جهان و فرض جهان‌های ممکن را در نظر بگیریم، احتمال پیشینی وجود جهان‌های پیچیده ۰.۵ است، اما اگر احتمالی مساوی به همه جهان‌های ممکن نسبت دهیم و فرض عدم جهان را هم یک فرض در نظر بگیریم، فرض وجود جهان پیچیده نزدیک به ۱ خواهد بود.

۴. احتمال پیشینی وجود خدا

مسئله دیگری که مارتین بدان توجه کرده، احتمال پیشینی وجود خداست. وی با طرح سه اشکال بر سوئین برن، دیدگاه او درباره برتر بودن احتمال خداباوری نسبت به فرضیه‌های دیگر را به چالش می‌کشد. در نگاه وی:

الف) مفهوم خداوند دارای یک تناقض درونی است. از این‌رو هر چقدر که احتمال وجود خدا بالا باشد، در نهایت نمی‌توان وجود او را پذیرفت (نظری و قره‌باغی، ۱۴۰۳، ص ۹).

ب) مارتین استناد به اصل سادگی را نیز نمی‌پذیرد؛ زیرا این نظریه به شکل دائمی صحیح نیست. شاید بتوان پذیرفت که در بین گزاره‌هایی که دامنه مختلفی دارند، گزاره‌ای محتمل‌تر است که ساده‌تر است. به عنوان مثال، گزاره «همه زاغ‌های استرالیایی سیاه هستند» به شکل پیشینی از گزاره «همه زاغ‌ها سیاه هستند»، محتمل‌تر است؛ چراکه هرچه دامنه و محدوده مدعی یک گزاره کمتر و مضیق‌تر باشد، احتمال وجود خطا در آن کاهش پیدا می‌کند، اما سؤال مارتین این است که چرا از میان دو فرضیه‌ای که محدوده یکسانی دارند، همواره باید فرضیه ساده‌تر به شکل پیشینی محتمل‌تر از فرضیه‌ای با پیچیدگی بیشتر باشد؟ شک ما درباره موجودات فوق طبیعی نیز در همین سیاق قابل بررسی است. اگر دو گزاره زیر را در نظر بگیریم:

الف ۱: موجود قادر مطلق، عالم مطلق و کاملاً آزاد وجود دارد؛

الف ۲: موجودی مافوق طبیعی وجود دارد که برخوردار از قدرت، علم، و آزادی محدودی است.

طبق نظر سوئین برن، الف ۱، ساده‌تر از الف ۲ است و در نتیجه به شکل پیشینی محتمل‌تر از آن به حساب می‌آید. مارتین اما معتقد است که ساده‌تر بودن گزاره اول هیچ نقشی در محتمل‌تر بودن یا نبودن آن ندارد و باید هر دو را در یک سطح از احتمال قرار داد. مارتین همچنین، محدود و مقید کردن بدون دلیل یک گزاره را موجب این نمی‌داند که چنین قضیه‌ای از احتمال پیشینی کمتری نسبت به فرضیه‌ای که بدون حد است برخوردار شود. او با طرح پرسشی می‌گوید: «آیا ما می‌خواهیم باور کنیم که فرضیه «همه اجسام با سرعت معینی حرکت می‌کنند»، به شکل پیشینی محتمل‌تر از این فرضیه است که «همه اجسام با سرعت نور حرکت می‌کنند»، تنها به این دلیل که در گزاره دوم یک حد دلخواهی مطرح شده و در گزاره اول مطرح نشده است؟» (Martin, 1990, p.112).

ج) مشکل آخر، امکان فرض تعداد بی‌نهایت از موجودات مافوق طبیعی است که از قدرت، علم و آزادی زیادی برخوردارند. تفاوت این موجودات با خداوند (H1) تنها در میزان محدودیت و درجه صفات است. در صورتی که

احتمال وجود خدا را نسبتاً زیاد (۵۱٪) بدانیم، با فرض تعداد نامحدودی خدایان همسان، احتمال وجود خداوند پایین خواهد آمد.

وی در ادامه مدعی است که چنانچه اصل سادگی را بپذیریم، گزینه «عدم وجود خدا» بسیار ساده‌تر از پذیرش وجود او خواهد بود؛ در این صورت، عدم وجود خداوند بر هر استدلال دیگری مقدم بوده و محاسبه‌های سوئین‌برن نیز باطل خواهد شد.

۵. احتمال خلق جهان پیچیده توسط خدا

مارتین در این بخش این نکته را تذکر می‌دهد که تا زمانی که ارتباط بین خلقت این جهان با خداوند اثبات نشود، نمی‌توان به معادله‌های طرح‌شده توسط خداپاواران اعتقاد پیدا کرد؛ به‌خصوص که از منظر سوئین‌برن نیز دلایل قطعی بر لزوم آفرینش جهان پیچیده توسط خداوند وجود ندارد؛ زیرا ممکن است خدا جهانی ساده بیافریند یا اصلاً هیچ خلقتی انجام ندهد. بالاترین چیزی که می‌توان پذیرفت، تساوی احتمال وجود خدا و داده‌های پیشینی ما نسبت به جهان است. وی با طرح چنین فرضی به دنبال این است که نشان دهد براهین جهان‌شناسانه با ضعفی فراگیر مواجه هستند؛ زیرا می‌توان هزاران پدیده ممکن‌الوجود فرض کرد و ارتباط هر یک را با خالق قدرتمند در نظر گرفت. حتی می‌توان به جای خدا، ابرفیلی قوی و نیرومند را نیز به‌عنوان منشأ خلقت به حساب آورد (Martin, 1990, p.114-118).

مارتین پس از بررسی استدلال سوئین‌برن و چند نفر دیگر از خداپاواران، همه آنها را باطل قلمداد می‌کند. وی در بیان جمع‌بندی خویش از استدلال‌های کیهان‌شناختی می‌نویسد:

فرض بطلان کلیه استدلال‌های کیهان‌شناختی ناموجه است؛ زیرا من تمام نسخه‌های موجود از این استدلال را بررسی نکرده‌ام و همچنان ممکن است نسخه‌های جدید و معتبری از آن ارائه شود. اما نمونه‌های بررسی‌شده، چه باستانی و چه معاصر، باید تا حدودی اطمینان دهد که هیچ‌کدام از نسخه‌های موجود معتبر نیستند. علاوه بر این، از آنجایی که بهترین ذهن‌های فلسفی در طول تاریخ نتوانسته‌اند صورت‌بندی قابل‌قبولی از این استدلال ارائه دهند، دستیابی به آن در آینده نیز بعید خواهد بود (Martin, 1990, p.124).

۶. بررسی استدلال‌های مارتین

نگاهی به استدلال‌های ارائه‌شده توسط مارتین نشان می‌دهد که تلقی وی از برهان جهان‌شناسانه صحیح نیست. پاسخ به مارتین به دو شیوه امکان‌پذیر است. از یک‌سو می‌توان بر اساس منطق ارسطویی و قیاسی پاسخ‌هایی یقینی به اشکال‌های مطرح‌شده از طرف او داد و با توجه به رجحان یقین بر احتمال، بطلان استدلال وی را اثبات کرد. در عین حال می‌توان شیوه احتمالی را حفظ کرد و در همین چارچوب به نقد استدلال‌های وی نشست. در این تحقیق تلاش شده که از هر دو شیوه استفاده شود.

نقد (۱) احتمالی یا ضروری بودن جهان خارج

نخستین نقد به مارتین و سوئین برن وارد است؛ زیرا استدلال‌های قیاسی (ضروری) نسبت به جهان خارج را بی‌فایده دانسته‌اند. درحالی‌که بر اساس بسیاری از قواعد فلسفی می‌توان به شکل ضروری، نیازمندی جهان خارج به علت را اثبات نمود که در این صورت، درجه احتمال گزاره $P(E|H)$ مساوی ۱ خواهد بود. باید توجه داشت زمانی از قوانین حساب احتمال استفاده می‌شود که نسبت به همه یا برخی از شرایط تحقق یک شیء علم نداشته باشیم. درحالی‌ما در مواجهه با هستی، نسبت به اصل تحقق جهان خارج تردیدی نداریم. جهان کنونی بر اساس قواعد فلسفی، نه تنها از فضای احتمال عبور کرده، بلکه به حد ضرورت رسیده است؛ چه ضرورت وجوب یا ضرورت عدم (عبودیت، ۱۳۷۹، ص ۱۸۳). در این صورت بر خلاف نظر سوئین برن باید به دنبال چپستی این علت باشیم، نه احتمال تحقق و عدم آن. قواعد فلسفی زیادی بر این نکته تأکید دارند:

الشیء ما لم یجب لم یوجد (طباطبائی، ۱۴۰۳، ج ۲، ص ۲۰۷).

نیازمندی هر حرکتی به محرک (ابراهیمی دینانی، ۱۳۹۳، ج ۱، ص ۱۳۷ و ۱۵۸؛ طباطبائی، ۱۴۰۳، ج ۲، ص ۲۲۵).

قاعده امکان اشرف و امکان اخس (ابراهیمی دینانی، ۱۳۹۳، ج ۱، ص ۳۳-۴۲).

کل ذی ماهیه معلول (ابراهیمی دینانی، ۱۳۹۳، ج ۱، ص ۲۱۵).

الماهیة من حیث هی لیست الا هی (ابراهیمی دینانی، ۱۳۹۳، ج ۱، ص ۳۴۴).

نیازمندی معلول به علت با تقریر امکان فقری (ابراهیمی دینانی، ۱۳۹۳، ج ۲، ص ۵۵۶).

ضرورت بالقیاس الی الغیر معلول و علت (کرد فیروزجایی، ۱۳۹۳، ص ۲۰۴-۲۱۵).

برهان اسد و اخصر فارابی (موسوی خمینی، ۱۳۸۱، ص ۳۵۴).

در صورتی‌که از تقریر برهانی و ضروری چشم‌پوشیم، عنصر خالق هوشمند یا همان تبیین شخص‌محور مؤلفه‌ای بسیار مهم در این زمینه است که فراتر از تبیین‌های مادی بدیل است و امکان صرف‌نظر از آن وجود ندارد. پیچیدگی جهان، نظم موجود در آن، عدم استقلال ماده در ایجاد خویش، نظم غایی، قوانین حاکم بر جهان فعلی، هوشمندی انسان و موجودات و ناکافی بودن استدلال‌های تقلیل‌گرایانه برای توجیه آن و... نیازمندی جهان به خالق هوشمند را بسیار محتمل می‌سازد و عجیب است که سوئین برن این احتمال را با بقیه احتمال‌های ممکن در این زمینه همچون $P(E|K)$ یکسان پنداشته و به دنبال اثبات این مطلب است که $P(E|H\&K) > P(E|K)$.

در همین چارچوب اشکالی نیز به مارتین وارد است. با وجود اینکه محتوای همه استدلال‌های کیهان‌شناختی ناظر به جهانی است که در آن زندگی می‌کنیم، مارتین به سراغ بررسی احتمال جهانی پیچیده و فرضی می‌رود. این محاسبه هرچند از نظر قواعد احتمال مشکلی ندارد، اما با نکته‌ای که پیش از این مطرح شد در تعارض است. هدف سوئین برن و دیگر خداباوران تبیین همین جهان است و بر اساس قواعد فلسفی ضروری بودن آن قابل انکار نیست. هرچند هر

جهان فرضی نیز که در نظر بگیریم، مادامی که قواعد علیت در آن برقرار است، همه قواعد پیش گفته در آن جریان پیدا خواهد کرد و با واسطه یا بی‌واسطه به وجود علت‌العلل خواهد رسید.

نقد (۲) احتمال پیشینی جهان پیچیده (۱)

مارتین در پاسخ به سوئین‌برن امکان محاسبه جهان پیچیده را چالش‌برانگیز دانست. درحالی‌که با توجه به قواعد ریاضی و احتمال، امکان محاسبه شرایطی پیچیده‌تر از جهان ما نیز ممکن است. بر اساس محاسبه میزان مواد موجود در جهان کنونی، محاسبه چینش و نظم موجود در کرات آسمانی، احتمال تحقق مواد اولیه سازنده جهان و ترکیب آنها و... طرح‌های مختلفی قابل تصور است (کشاورز سیاهپوش و قره‌باغی، ۱۴۰۲، ص ۱۰-۱۱؛ موسوی‌راد، ۱۳۹۵). خود مارتین با استناد به تعداد اجزای جهان، به عدد ۱۰۴۸۵۵۶ رسید. چنانچه تعداد واقعی عناصر جهان را در این معادله قرار دهیم، به عددی غیرقابل تصور خواهیم رسید. گویا سوئین‌برن نیز با در نظر گرفتن چنین مطلبی، نیازی به محاسبه احتمال $P(E|K)$ ندیده است؛ زیرا طبق صورت‌بندی وی، این احتمال به هر میزان باشد، باز کمتر از فرض $P(E|H\&K)$ است. پیچیدگی جهان هرچه بیشتر باشد، احتمال تحقق تصادفی و غیرهوشمندانه بودن آن کاهش می‌یابد. در این صورت، بهترین فرض، وجود خدوند است.

نقد (۳) احتمال پیشینی جهان پیچیده (۲)

مارتین احتمال پیشینی جهان پیچیده را مردد بین ۰٫۵ و ۰٫۹۹۹۸ دانست و این راه را نیز ناتمام معرفی کرد. به نظر می‌رسد که وی در این جا نیز دچار خطا شده است؛ زیرا خود او تنها با در نظر گرفتن بیست جزء فرضی، به میزان بالای احتمال اعتراف نمود. حال اگر طبق علم زمین‌شناسی، جهان دارای ۱۰۰ عنصر طبیعی باشد، طبق فرمول پیشنهادی وی به تعداد $10^{30} \times 12676505$ جهان ممکن می‌رسیم. احتمال پیشینی تحقق یک جهان از میان چنین جهان‌های ممکن عددی بسیار کوچک و نزدیک به صفر، یعنی $10^{-31} \times 7,8886090$ خواهد بود. عناصر یادشده، تنها محدود به سیاره زمین است و چه‌بسا در سیاره‌ها و منظومه‌های دیگر، تعداد فراوان دیگری از عناصر نیز یافت شود. تذکر این نکته شایسته است که فرض شروع خلقت از یک عنصر یا مولکول، نمی‌تواند ناقض این محاسبه باشد، چون جمع شدن همه ویژگی‌هایی که اکنون در هستی مشاهده می‌کنیم در یک مولکول، نشانه پیچیده‌تر شدن آن است؛ زیرا عنصر اولیه باید آن قدر پیچیده باشد که دارای همه این خصوصیات بوده و به صورت اندماجی خصوصیت همه عناصر مادی بعدی را داشته باشد.

نکته دیگر در این محاسبه این است که صرف تعداد اجزای تشکیل‌دهنده جهان برای محاسبه تعداد حالات ممکن کافی نیست؛ زیرا در ابتدا باید مشخص شود که در هر ترکیب چه تعدادی از هر یک از این اجزا می‌تواند دخالت داشته باشد. از سوی دیگر، در اکثر قریب‌به‌اتفاق حالت‌ها، نحوه ارتباط اجزا نیز بی‌شمار است و تنوع مختلفی می‌توان

تصور کرد، مثل حالت‌های ترکیبی کربن‌ها یا کربن و نئیدروژن و... . بنابراین تعداد حالات تقریباً بی‌نهایت است و غیرقابل شمارش و احتمال پیدایش این جهان خاص صرفاً بر اساس چنین داده‌هایی تقریباً برابر با صفر خواهد بود. درحالی‌که وجود هر حالت از این حالت‌های بی‌شمار با فرض وجود کسی که عالمانه و عامدانه آن را تعیین بخشیده باشد، صرف نظر از نظم و هدف‌مندی آن، قطعی و ضروری است. این نکته را نیز باید مد نظر داشت که در محاسبه پیشنهادی مارتین، احتمال ۰.۵ نمی‌تواند محاسبه صحیحی باشد؛ زیرا هدف ما محاسبه وجود و عدم جهان نیست، بلکه هدف اصلی این است که ببینیم جهانی با چنین خصوصیت‌هایی، نیازمند خالق هست یا خیر و احتمال وجود خالق با در نظر گرفتن همه ویژگی‌های این جهان به چه میزان است؟ طبیعی است که هر شیئی غیر از جهان را نیز که در نظر بگیریم، از کمترین احتمال بالاتر از صفر شروع شده و تا ۱ پیش خواهد رفت. این نوع از محاسبه احتمال، میزان احتمال خارجی شیء را مشخص نخواهد کرد. از سوی دیگر، مارتین وجود پیچیدگی در جهان کنونی را نیز پذیرفت. پیچیدگی یک پدیده، مانعی بزرگ بر سر تحقق تصادفی و بدون برنامه‌ریزی است؛ زیرا هر پدیده‌ای سیر مشخصی ندارد و در ذات آن غایت و هدف تعیین نشده است. اگر پیچیدگی جهان فعلی را قبول کنیم، باید بپذیریم که احتمال تحقق آن بدون وجود طرح و نقشه قبلی امکان‌پذیر نیست.

نقد (۴) پیچیده بودن جهان موجود

مارتین در نقدی دیگر به سوئین برن با قبول پیچیده بودن جهان، برخورداری جهان کنونی از بالاترین میزان پیچیدگی ممکن را انکار می‌کند. وی سطوح پایین‌تری از پیچیدگی برای تأمین هدف الهی را نیز کافی می‌داند. وی تلاش دارد که از این طریق، امکان محاسبه پیشینی پیچیدگی جهان را به چالش کشیده و از این طریق، در استدلال سوئین برن چالش ایجاد کند.

در پاسخ به این اشکال باید گفت که کسی مدعی نیست که امکان تحقق جهانی پیچیده‌تر از جهان کنونی وجود ندارد. خود ادیان الهی معتقد به جهانی غیرمادی، وجود روح، ملک و هزاران پدیده دیگر هستند که از جهان کنونی بسیار پیچیده‌تر است. درعین حال هیچ‌کس نمی‌تواند منکر پیچیدگی بسیار زیاد و شگفت‌انگیز جهان هستی شود. هر بخشی از عالم از ریزترین جزء همانند ذرات اتم تا بزرگ‌ترین سیاره در عالم را که در نظر بگیریم حداقل از نظمی درونی و نظمی بیرونی برخوردار است. ارتباط شبکه‌دی‌ان‌ای و انتقال وراثت و دیگر اجزای بدن انسان خود گواه پیچیدگی عظیمی است که در جهان وجود دارد. در نتیجه به یقین جهان کنونی بانظم فوق‌العاده‌اش، به‌وضوح اثبات‌کننده این مطلب است که احتمال تحقق چنین جهانی بدون داشتن خالق، بسیار پایین و غیرقابل اعتناست؛ بنابراین پیچیدگی، مفهومی تشکیکی است و البته با میزانی از پیچیدگی کمتر از آنچه در جهان کنونی محقق است، امکان اثبات خداوند نیز وجود دارد. باید توجه داشت که در فلسفه، با نگاه صرف به ماهیت یا وجود اشیاء، وجود ضروری خداوند اثبات شده و از مؤلفه پیچیدگی به‌عنوان حد وسط استفاده نشده است، بلکه برعکس می‌توان گفت که در

فلسفه اولین موجودات، بسیط‌ترین آنها به حساب آمده‌اند. از این‌رو اگر موجودی بسیار ساده نیز فرض کنیم، باز نیازمندی به خالق در آن از بین نمی‌رود.

در نهایت تذکر این نکته لازم است که تنوع و پیچیدگی جهان‌های مختلفی که مارتین فرض می‌کند عملاً به کاهش احتمال تحقق جهان بدون خالق منجر خواهد شد، نه اینکه احتمال آن را افزایش دهد.

نقد (۵) احتمال پیشینی وجود خدا (۱): تناقض مفهومی و احتمال وجود خدا

مارتین در نوشته‌های مختلف خویش، به تناقض مفهومی خداوند اشاره و آن را مانع مهمی بر سر ایمان به خداوند قلمداد کرده است (Martin, 1990, p.186; Martin, & Monnier, 2003, p.248-258; Martin, & Monnier, 2006). به عقیده وی، بر اساس دیدگاه مؤمنان، خداوند به تجربه‌هایی چون ژیمناستیک، شهوت، حسد و ترس انسان‌ها علم دارد. دست یافتن به چنین تجربه‌هایی بدون داشتن بدن مادی امکان‌پذیر نیست. درحالی‌که نه‌تنها خداوند بدن ندارد، بلکه تحقق این علوم برای او ملازم با راهیابی نقصان در اوست (قره‌باغی و دیگران، ۱۴۰۱، ص ۴-۷؛ Martin, 1990, p.287-289). در پاسخ به مارتین باید به این نکته توجه داشت که راه دستیابی به علم، منحصر در برخورداری از بدن مادی نیست. فلاسفه، علم از راه اسباب و علل را نیز برای خداوند اثبات کرده‌اند و چون خداوند علت‌العلل است یا از راه ذات بسیط خویش (بسیط الحقیقه کل الاشیاء و لیس بشیء منها) و یا به لحاظ اطلاق ذاتی خود بر همه چیز آگاهی دارد. علاوه بر این، از منظر برخی از فلاسفه، خداوند علم حضوری به جزئیات عالم ماده دارد (صدرالمآلهین، ۱۹۸۱، ج ۶، ص ۳۷۰). بدین شکل، شبهه نیازمندی به بدن قابل پاسخ است. لزوم آگاهی خداوند نسبت به همه هستی از طریق علم فعلی او و مرتب بودن خلق بر آگاهی نیز قابل اثبات است. شایان ذکر است که آگاهی خداوند نسبت به امور مختلف باعث راهیابی نقصان در ذات او نیست؛ زیرا از یک طرف، خداوند به کمالات این صفات علم دارد و این علم شامل جهت‌های نقصان و عیب در آنها نیست و از سوی دیگر، علم به یک شیء، متصف شدن عالم به خود آن صفات را در پی ندارد؛ زیرا بدیهی است که علم به زشتی غیر از خود زشتی است و علم به کشتن غیر از انجام قتل است.

نقد (۶) احتمال پیشینی وجود خداوند (۲)

مارتین در نقد سوئین‌برن هم اصل سادگی و هم ساده‌تر بودن فرض خداباوری نسبت به نظریه‌های دیگر را زیرسؤال برد. به نظر می‌رسد که نسبت به رد اصل سادگی حق با مارتین است. بسیاری از مسائل علمی در فلسفه، فیزیک و... مبتنی بر پیش‌فرض‌ها و صورت‌بندی‌های دقیق است و این منافاتی با صحت و محتمل‌تر بودن آنها ندارد. رابطه سادگی و احتمال، عموم و خصوص من وجه است و نمی‌توان تلازمی دائمی میان آنها برقرار ساخت. علاوه بر این اصل سادگی در میان فلاسفه علم هنوز با مشکلاتی در توجیه و تبیین میزان سادگی روبه‌روست (Craig, 2005, p.960; Fitzpatrick, 2024).

مارتین همچنین بین مقید یا بدون قید بودن یک مفهوم و افزایش یا کاهش احتمال آن نیز رابطه‌ای نمی‌بیند. به نظر می‌رسد که در این قسمت نیز حق با اوست. در برخی از قضایا، مطلق بودن به‌سادگی و محتمل بودن گزاره کمک می‌کند؛ همانند «امکان پیدا کردن یک قو در جنگلی دورافتاده» در قیاس با «امکان پیدا کردن قویی سپید با رگه‌هایی از پره‌های سیاه و نوکی غیرمعمول». اما گاه مطلق بودن باعث سخت‌تر شدن و پیچیدگی بیشتر گزاره و موضوع آن خواهد شد. به‌عنوان مثال، خدای عالم مطلق یا قادر مطلق به‌معنای خدایی است که از همهٔ مصادیق ممکن قدرت یا علم برخوردار است. چنین مفهومی در مقابل امکان تحقق خدایی با ویژگی‌های حدقلی، پیچیده‌تر به نظر می‌رسد. بنابراین نمی‌توان در این بحث به شکل کلی سخن گفت.

مارتین همچنین با نوعی موضع‌گیری جدلی، قبول اصل سادگی را ملازم با «محتمل بودن عدم وجود خدا» نسبت به وجود او قلمداد کرد. در این صورت استدلال سوئین برن نتیجه‌ای معکوس خواهد داشت.

در پاسخ به این اشکال باید گفت که مارتین در اینجا دچار نوعی مغالطه و خلط در مبحث شده است. استدلال جهان‌شناسانه بدین شکل صورت‌بندی می‌شود که انسان با مشاهدهٔ پدیده‌های فراوان، شگرف و پیچیدهٔ هستی، احتمال وجود علتی برای آنها را ممکن می‌شمارد. این احتمال، احتمالی عقلانی است و بر اساس قواعد علیت، بطلان ترجیح بدون مرجح، علت بودن هر چیزی برای خودش و تساوی وجود و عدم هر شیئی برای خودش بنا شده است. این علت را خدا یا هر امر دیگری بدانیم، این نکته واضح است که نمی‌توان از پذیرش آن سر باز زد؛ بنابراین بر اساس استدلال کیهان‌شناختی، لزوم وجود منشأ برای هستی قابل انکار نیست. پس هرچند، عدم وجود چیزی، ساده‌تر از فرض وجود آن است، اما با توجه به شواهدی که بیان شد، چاره‌ای از پذیرش چنین فرضی نیست و احتمال وجود آن نه‌تنها زیاد، بلکه بر اساس حساب احتمالات و صرف نظر از ادله قطعی اثبات خدا، نزدیک به یک است. پس باید ساده بودن فرض عدم وجود خداوند را کنار گذاشت. در مرحلهٔ بعد با توجه به عظمت، پیچیدگی، نظم دقیق، حیات، آگاهی، ظرافت و هزاران نکتهٔ دیگری که در عالم هستی مشاهده می‌کنیم، و با توجه به اینکه معطی شیء نمی‌تواند فاقد آن باشد، می‌فهمیم که منشأ هستی باید از این امور برخوردار باشد. در اینجا به نظر می‌رسد که فرض خداوند از فروض دیگر ساده‌تر است و به گفتهٔ سوئین برن قدرت تبیینی بیشتری نیز دارد. با توجه به نکته‌های پیش‌گفته، فرض $P(E|H\&K) = P(E|K)$ صحیح نیست، بلکه احتمال وجود چنین جهانی با افزودن فرض وجود خداوند بسیار بیشتر خواهد بود، گرچه با توجه به عدم امکان تحقق حتی یک موجود ممکن بدون فرض وجود خداوند، اساساً احتمال تحقق چنین جهانی بدون فرض وجود خدا صفر است.

نقد (۷) احتمال پیشینی وجود خداوند (۳)

مارتین با اندکی نرمش معتقد شد که هرچند ممکن است وجود خداوند محتمل باشد، از آنجا که دلیلی بر فرض خدای واحد وجود ندارد، با مفروض گرفتن خدایان متعدد احتمال وجود خدای ادیان کاهش خواهد یافت. در حقیقت وی با

پذیرش موجودات مافوق طبیعی، امکان خدا بودن آنها را پذیرفته است. اما خدا نامیدن موجوداتی بجز کامل مطلق خطاست؛ زیرا:

۱. کمال مطلق جایی برای کمال دیگری در عرض خود باقی نمی‌گذارد و فرض خدایان دیگر مستلزم نقص همه آنهاست.

۲. بر اساس قاعده فلسفی الواجب لذاته واجب من جمیع جهاته (ابراهیمی دینانی، ۱۳۹۳، ج ۱، ص ۴۴۰)، صفات خداوند، وجوبی و ضروری هستند؛ درحالی که صفات دیگر موجودات، امکانی است.

۳. بر اساس تصویر ارائه‌شده توسط مارتین، این موجودات، دارای محدودیت هستند. محدود بودن موجب تحقق نقص، حد و شکل یافتن ماهیت می‌شود. بر اساس قاعده فلسفی کل ذی ماهیه معلول (ابراهیمی دینانی، ۱۳۹۳، ج ۱، ص ۲۱۵)، خود خدایانی که مارتین به تصویر کشیده است، معلول و محتاج علت هستند. بدین ترتیب خدا نامیدن آنها خطاست. قاعده‌های دیگر فلسفی همچون کل واجب الوجود بغیره فانه ممکن الوجود بذاته (ابراهیمی دینانی، ۱۳۹۳، ج ۱، ص ۴۴۸) و کل فقیر بالذات من وجه ما فهو فقیر بالذات من جمیع الوجوه (ابراهیمی دینانی، ۱۳۹۳، ج ۲، ص ۸۰۹) نیز این مسئله را پشتیبانی خواهد کرد؛ بنابراین خداوند علت‌العلل است و همه موجودات، کمال‌های اولیه و ثانویه خویش را از منبع هستی دریافت کرده‌اند. پس هر نوع موجودی که تصور کنیم، در هستی و صفات خویش، محتاج خداوند است و فرض خدایان متعدد باطل خواهد بود.

قواعد دیگر فلسفی ناظر به وحدت عددی و نفی شریک نیز در اینجا مفید است. بدین ترتیب باید نتیجه گرفت که در فرض واحد بودن خدا، احتمال وجود او بسیار بالاست (۰٫۹۹۹۹). در فرض پذیرش تعدد خدایان نیز باز احتمال اصل وجود خدا در مقابل خداناباوری مطلق نزدیک به یک است و بنابراین، خداناباوری مطلق کاملاً غیرعقلانه است.

نقد (۸) احتمال آفرینش جهان کنونی توسط خدا

مارتین در این قسمت دو اشکال مطرح کرده است:

۱. با وجود محتمل‌تر بودن $(E|H)$ نسبت به $(E|K)$ ، همچنان آفرینش جهان پیچیده توسط خداوند ثابت نیست؛ زیرا ممکن است خدا جهانی ساده بیافریند یا هیچ جهانی خلق نکند.

۲. استفاده از استدلال‌های احتمالی افزایشی (Incremental Probabilistic Argument)، صحیح نیست؛ زیرا در این صورت می‌توان وجود ابرفیل قدرتمند را نیز اثبات کرد. تنها راه، استفاده از دلیل احتمالی توجیه‌کننده است.

در پاسخ به اشکال اول باید گفت همان‌گونه که در نقد شماره (۴) مطرح شد، از منظر فلسفی و عقلی، پیچیده بودن ملاک اصلی نیازمندی به علت نیست، بلکه موجود بسیط نیز نیازمند خالق و علت هستی‌بخش است. درعین حال، پیچیده بودن، نیازمندی به خالق را شدیدتر و واضح‌تر می‌کند؛ زیرا به هر میزان که مؤلفه‌های درونی و بیرونی یک پدیده افزایش یابد، توهم تضادفی بودن آن - به معنای عدم نیاز به علت فاعلی - نیز کاهش می‌یابد. به عبارت دیگر،

پدیده‌های پیچیده به احتمال بسیار بیشتری نیاز به طراح هوشمند دارند تا اینکه اتفاقاً بدین صورت خاص درآمده باشند؛ زیرا انسجام و تناسب معین میان آنها، احتمال طراحی و آفرینش آنها از روی علم و اراده را بسیار افزایش می‌دهد. به علاوه، آنچه محل بحث است، احتمال پسینی وجود خدا پس از مشاهده وجود جهان پیچیده کنونی است

که از طریق عکس احتمال شرطی $P(E|H)$ محاسبه می‌شود: $P^*(H) = P(H|E) = P(E|H)P(H)/P(E)$

احتمال $P(E|H)$ یک است؛ زیرا مقصود از آن، احتمال تحقق همین جهان پیچیده با فرض وجود خدایی است که آن را محقق کرده باشد. اشتباه اصلی مارتین این است که فرض خدا را با همه فروض ممکن و از جمله عدم خلقت چیزی می‌سنجد، درحالی که مقصود از فرض وجود خدا نسبت به تحقق جهان پیچیده کنونی، این است که این جهان به وسیله خدایی که آن را پیچیده قرار داده به وجود آمده باشد و روشن است که اگر خدایی موجب تحقق این جهان پیچیده باشد تحقق آن قطعی است. این فرض دقیقاً در مقابل آن فرض است که همین جهان پیچیده بدون آنکه خدایی موجب تحقق آن باشد و صرفاً بر این اساس که یکی از فروض محتمل است تحقق یافته باشد. با توجه به اینکه احتمال اولیه همین جهان پیچیده تقریباً صفر است، مخرج کسر بسیار کوچک است و با توجه به اینکه احتمال اولیه وجود چنین خدایی هم کم نیست، درنتیجه با مشاهده جهان کنونی، احتمال وجود خدایی که آن را محقق کرده باشد تقریباً یک است.

باید توجه داشت که در تقریر سوئین برن نوعی ابهام وجود دارد. اگر مقصود اثبات احتمالی وجود خدایی است که تعیین‌بخش جهان است، پیچیدگی دخالتی در استدلال ندارد، و درواقع، وجود هر یک از حالات محتمل با تعیین‌بخش به آن حالت بسیار محتمل‌تر است تا بدون تعیین‌بخشی، اما اگر مقصود از پیچیدگی، نظمی باشد که حاصل حکمت و لحاظ هدفی معقول است، هرچند ممکن است نظام‌های منظم دیگری که هدفی معقول و حکیمانه را نیز برآورند از ابتدا محتمل بدانیم، تعداد مجموع آنها نسبت به همه حالات ممکن بسیار کم است. پس به شکل اساسی استفاده از مفهوم پیچیدگی به معنای صرف ترکیب چند مؤلفه، به هیچ صورت دخالتی در استدلال ندارد.

از سوی دیگر، برهان جهان‌شناختی، برهانی انی است که با فرض تحقق معلول در خارج، نیازمندی آن به خالق را اثبات می‌کند. در این برهان‌ها وجود معلول و نیازمندی آن به علت به بدهات و ضرورت، ثابت است. به بیان دیگر، این احتیاج و فقر وجودی، ذاتی خود شیء است و تا این نقص برطرف نشود، هیچ موجودی امکان تحقق ندارد. بر اساس همین نیازمندی و ضرورت، وجود موجودی که برطرف‌کننده این نیاز باشد، اثبات می‌شود؛ بنابراین، ارتباط خداوند و مخلوقات در ذات معلول نهفته است و نیازی به اثبات مجدد آن نیست. بی‌تردید یکی از نقاط قوت برهان امکان و وجوب به تقریر فلاسفه اسلامی، همین ارجاع نیازمندی ذاتی معلول به علت است. یکی دیگر از مزایای برهان امکان و وجوب و برهان صدیقین فلاسفه مسلمان، کلی بودن آن است. در این براهین نیازی به اثبات تجربی جهان خارج نیست، بلکه هر واقعیت فرضی نیز که تصور شود، به دلیل ذاتی بودن نیاز و

فقر وجودی در آن، وجود خداوند را به شکل ضروری اثبات می‌کند و جایی برای اشکال مطرح‌شده از سوی مارتین باقی نمی‌ماند.

در پاسخ به اشکال دوم باید خاطرنشان کرد که قواعدی چون سختی بین علت و معلول و تشکیک در وجود، مانع فرض هر موجودی مثل ابرفیل خواهد شد. از سوی دیگر، ابرفیل یا هر موجود واقعی دیگر همانند عقل یا ملک، نمی‌تواند سرسلسله علیت به حساب آید؛ زیرا همچنان ممکن‌الوجود به حساب می‌آید؛ لذا به‌ناچار باید وجود علتی را در نظر گرفت که هیچ‌گونه احتمال نقص و ضعفی در آن راه ندارد و این موجودی جز خداوند نیست.

نقد (۹) عدم امکان ارائه استدلال‌های جهان‌شناختی

با بررسی استدلال‌های بالا نکته‌های زیر را می‌توان مطرح کرد:

۱. برهان جهان‌شناختی، همچنان قدرت اثبات خداوند را دارد.

۲. بنا بر بطلان همه یا برخی از تقریرهای برهان کیهان‌شناختی، نمی‌توان نتیجه گرفت که نسخه‌های آینده این استدلال نیز ناقص و باطل باشد.

۳. بطلان همه یا برخی از تقریرهای برهان کیهان‌شناختی، تلازمی با عدم وجود خداوند ندارد؛ زیرا همچنان دلایل دیگری بر اثبات احتمالی یا ضروری خداوند وجود دارد.

نتیجه‌گیری

مقاله حاضر به ارزیابی تقابل دیدگاه ریچارد سوئین‌برن و مایکل مارتین در باب اعتبار استدلال جهان‌شناختی با رویکرد احتمالی پرداخت. سوئین‌برن با تکیه بر سادگی و قدرت فرضیه وجود خداوند، آن را محتمل‌ترین تبیین برای جهان پیچیده کنونی قلمداد کرد. مارتین اما با سه نقد «ابهام در محاسبه احتمال پیشینی جهان، ناموجه بودن اصل سادگی در ترجیح فرض خداوند، و نامعلوم بودن احتمال آفرینش این جهان توسط خدا» این استدلال را به چالش کشید. بررسی دقیق این نقدها نشان می‌دهد که اشکالات مارتین از چند جهت دچار ضعف‌های جدی است:

۱. غفلت از چارچوب ضروری فلسفی: نقدهای مارتین در چارچوب صرفاً احتمالی باقی می‌ماند و از اصول فلسفی یقینی، مانند اصل علیت، نیازمندی هر ممکن‌الوجود به علت، و سختی علت و معلول غافل است. این اصول، ضرورت وجود علت را به صورت قطعی اثبات می‌کنند و فضای صرفاً احتمالی را ناکافی می‌سازند.

۲. خطا در محاسبه احتمال پیشینی جهان: محاسبات مارتین درباره احتمال تحقق جهان پیچیده، با در نظر نگرفتن تعداد بی‌نهایت حالات ممکن، ناقص است. درواقع، با لحاظ کردن تمامی حالات ممکن بی‌نهایت، احتمال وقوع تصادفی جهان کنونی به صفر میل می‌کند، نه اینکه میان دو حد نامشخص در نوسان باشد.

۳. سوءتفاهم درباره اصل سادگی و نقش آن: اگرچه اصل سادگی به‌خودی‌خود نمی‌تواند مبنای قطعی برای ترجیح

فرضیه خداوند باشد، اما وقتی در کنار قرائن دیگری مانند نظم، پیچیدگی هدفمند، و نیازمندی ذاتی معلول به علت قرار گیرد، فرضیه خداوند از تبیین‌های صرفاً مادی منسجم‌تر و محتمل‌تر می‌نماید.

۴. نادیده گرفتن وحدت واجب‌الوجود: فرضیه خدایان متعدد یا تبیین‌های بدیلی، مانند «برفیلی قوی»، با قواعد فلسفی مانند وحدت واجب‌الوجود، بسط‌الحقیقه بودن ذات الهی، و سنخیت علت و معلول ناسازگار است و نمی‌تواند به‌عنوان بدیلی معتبر مقابل خدای ادیان ابراهیمی مطرح شود.

توجه بدین نکته لازم است که اگرچه استدلال احتمالی سوئین برن ممکن است با چالش‌های معرفت‌شناختی و روش‌شناختی خاص خود روبه‌رو باشد، نقدهای مارتین نتوانسته است آن را باطل کند، بلکه نشان داده شد که با تکیه بر مبانی فلسفی مستحکم، می‌توان پاسخی قوی به این نقدها داد و ضرورت وجود خدا را نه‌تنها به‌عنوان محتمل‌ترین فرضیه، بلکه به‌عنوان نتیجه‌ای منطقی و ضروری از اصول اولیه عقلانی تبیین کرد.

این پژوهش همچنین بر اهمیت تلفیق رویکردهای قیاسی و احتمالی در الهیات فلسفی تأکید دارد.

منابع

- ابراهیمی دینانی، غلامحسین (۱۳۹۳). *قواعد کلی فلسفی در فلسفه اسلامی*. تهران: پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی.
- اصغری، محمدجواد (۱۴۰۳). *فلسفه دین ریچارد سوئین‌برن*. قم: پژوهشگاه حوزه و دانشگاه.
- خرمیان، جواد (۱۳۸۸). *قواعد عقلی در قلمرو روایات (اثبات وجود خداوند، توحید، علم و قدرت خداوند)*. تهران: دفتر پژوهش و نشر سهروردی.
- رامین، فرح (۱۳۹۲). بررسی و نقد دیدگاه سوئین‌برن در باب وجود خدا. *فلسفه دین*، ۱۰(۱)، ۲۹-۵۲.
- سوئین‌برن، ریچارد (۱۴۰۱). *آیا خدایی هست؟*. ترجمه محمد جوادان. قم: دانشگاه مفید.
- سوئین‌برن، ریچارد (۱۴۰۲). *وجود خدا*. ترجمه محمدجواد اصغری. تهران: لوگوس.
- صدرالمآلهین (۱۹۸۱م). *الحکمة المتعالیة فی الاسفار العقلیة الاربعة*. تعلیقه علامه طباطبائی. بیروت: دار احیاء التراث العربی.
- طباطبائی، سیدمحمدحسین (۱۴۰۳ش). *نهایة الحکمه*. شرح و ترجمه علی امینی‌نژاد. تهران: آل احمد.
- عبودیت، عبدالرسول (۱۳۷۹). *هستی‌شناسی*. قم: مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی.
- قره‌باغی، حسن و دیگران (۱۴۰۱). نقد دلیل خودمتناقض بودن خدا در بیان مایکل مارتین جهت معقول‌سازی الحاد. *فلسفه دین*، ۱۱(۱)، ۲۶-۱.
- کرد فیروزجایی، یارعلی (۱۳۹۳). *حکمت مشاء*. قم: حکمت اسلامی.
- کشاورز سیاهپوش، رضا و قره‌باغی، حسن (۱۴۰۲). برهان نظم: طرحی شگفت، تنظیمی دقیق و طراحی هدفمند معرفت‌کلامی، ۱۱۴(۲)، ۷-۲۶.
- گیسلر، نورمن (۱۳۹۱). *فلسفه دین*. ترجمه حمیدرضا آیت‌اللهی. تهران: حکمت.
- محمدرضایی، محمد و سبحانی، جعفر (۱۳۹۱). *الاهیات فلسفی*. قم: بوستان کتاب.
- موسوی‌راد، سیدجابر (۱۳۹۵). برهان نظم بر مبنای اصل تنظیم دقیق کیهانی. *معرفت کلامی*، ۷(۱)، ۲۳-۷.
- موسوی خمینی، روح‌الله (۱۳۸۱). *تقریرات فلسفه امام خمینی*. (شرح ملاحادی سبزواری. تهران: مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی).
- نصیری، منصور (۱۳۹۲). اثبات خدا از طریق آگاهی، بررسی تقریر مورلند. *فلسفه دین*، ۱۰(۳)، ۷۵-۱۰۰.
- نصیری، منصور (۱۴۰۲). *دفاع تبیینی از خدا باوری*، بررسی دیدگاه ریچارد سوین‌برن. قم: پژوهشگاه علوم و فرهنگ اسلامی.
- نظری، روح‌الله و قره‌باغی، حسن (۱۴۰۳). توهم توجیه الحاد با خودمتناقض‌انگاری صفات علم، اراده و قدرت الهی در بیان مایکل مارتین. *معرفت کلامی*، ۱۵(۱)، ۷-۲۶.
- یزدانی، عباس (۱۳۹۹). *عقلانیت و خدا باوری: ادله اثبات وجود خدا در عصر جدید*. تهران: دانشگاه تهران.
- Craig, Edward (2005). *The shorter Routledge encyclopedia of philosophy*. Routledge.
- Fitzpatrick, Simon (2024). *Simplicity in the Philosophy of Science*. Internet Encyclopedia of Philosophy. Retrieved from <https://iep.utm.edu/simplici/#H5>.
- Gelman, A., et al (2013). *Bayesian Data Analysis* (3rd ed.). Chapman and Hall/CRC.
- Gilboa, Itzhak (Ed) (2009). *Theory of Decision under Uncertainty*. Cambridge University Press.
- Jaynes, E. T. (2003). *Probability theory: The logic of science*. Cambridge university Press.
- Martin, Michael (1990). *Atheism: A philosophical justification*. Temple University Press.
- Martin, Michael, & Monnier, Ricki (Eds.) (2003). *The impossibility of God*. Prometheus Books.
- Martin, Michael, & Monnier, Ricki (Eds.). (2006). *The improbability of God*. Prometheus Books.
- Swinburne, Richard (2004). *The existence of God*. (2nd ed.). Clarendon Press.
- Swinburne, Richard (2010). *Is there a god?* (Rev. ed.). Oxford University Press.